

# بهاریهی از ابن امین

ح. ا.

نظام‌العلماء هم‌چنین مکرر برای تحریک ذوق و قریحه‌ی شعری برادرزاده‌اش اقتراح‌ی را پیشنهاد می‌کرد؛ از جمله در نوروز سال ۱۳۱۶ شمسی که زنده‌یاد امین نوزده‌سال بیش نداشت، از او خواست که به استقبال قطعه‌ی زیر، بهاریه‌ی بگوید:

خواجه افراسیاب! می‌دانی که ملولم ز چرخ روئین تن...  
استاد امین، قصیده‌ی ملی / میهنی ساخت که آن را فصل نوروز  
عنوان داد و آن قصیده در یادنامه‌ی آن بزرگ چاپ شده است:

سپری شد مه دی و بهمن  
فصل عیش است و باده نوشیدن  
تا زند غنچه چاک پیراهن  
رزم رستم بخوان و روئین تن  
نبود اندر بهشت اهریمن  
که به یاد آورم زمان کهن  
زنده سازم دوباره نام وطن  
نه فرامرزم و نه شیرافکن  
نیستم گسته‌م، نی‌ام بیژن  
نه چو زالم، نه سام، نی بهمن  
نه سنایی و رودکی به سخن  
نه نظامی نه عسجدی‌ام من  
شاعری خوش‌قریحه و ذوفن  
نزد اهل سخن نیم الکن  
رشته‌ی نظم افکند به رسن  
نیست انکار منکران متقن  
بندگان راست باب او مأمین  
دوست دارم ز جان و دل میهن  
چون که شد کنده ریشه‌ی دشمن  
کشور ماست سر به سر گلشن  
شیر را آب و خاک ما مسکن  
جان رود بدسگال را از تن  
حافظ ماست قادر ذوالمن  
شاعران لاله‌اند و او سوسن

□ مرحوم میر سیدجعفر نظام‌العلمای سبزواری (برادر امین‌الشریعه)، برادرزاده‌ی خود، زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین را در کار شاعری بسیار تشویق می‌کرد. از جمله تخلص «ابن امین» را نظام‌العلماء به برادرزاده‌اش پیشنهاد کرد و گفت که در گذشته، یمین‌الدین فریومدی از صنایع خراسان و بزرگان خطه‌ی بیهق، پسری شاعر داشت که ابن یمین تخلص کرد، تو هم پدرت امین‌الشریعه است، تخلص خود را «ابن امین» بگذار.

ساقیا! جام باده ده بر من  
ماه اسفند رفت و نوروز است  
ساز کن مطرب آن سرود نوین  
چنگ بر چنگ زن، نوا سر کن  
می صافی بده مکن تشویش  
ویژه آن می‌ده از وفا و کرم  
هم‌چو توسی به گفته‌ی شکرین  
در دلیری نه گیو و گودرزم  
در شجاعت نه نوذر و توسم  
نه به نیروی هم‌چو رهامم  
در بلاغت نی‌ام چو خاقانی  
در فصاحت نه هم‌چو انوری‌ام  
کیستم؟ چیستم؟ چه کاره بوم؟  
نیروی فکر و طبع افزون است  
هر فصیح و بلیغ را در شعر  
شاهد مدعاست اشعارم  
بنده‌ی پاکباز یزدانم  
من به فرمان خالق یکتا  
شاد باد اهل کشور ایران  
ملت ماست در جهان آزاد  
نور خورشید جلوه‌گر از ماست  
چشم بد دور باد از این کشور  
دیده‌ی دشمنان سپید شود  
ده زبان دارد از که «ابن امین»



نظام‌العلمای سبزواری (برادر امین‌الشریعه)  
عمومی زنده‌یاد استاد سیدعلینقی امین  
(نظام‌العلماء، تخلص «ابن‌امین») را در ۱۳۱۴ (هفتاد سال پیش)  
به برادرزاده‌اش پیشنهاد کرد

بهشتیان را خدای، نمی‌نماید عذاب



مراسم سرمست طبع، چو توسن سرکشی  
سینه‌ی سوزان من، چو شعله‌ی آتشی  
مرا ز خود بی‌خبر، کرده غم مهوشی  
ساقی سیمین بیار، باز می بی‌غشی  
مگر غم از دل مرا، زداید آن آب ناب



اگرچه زاهد کند منح من می‌گسار  
فقیه حدّ زند، نه ده، نه صد، بل هزار  
لیک مرا این گنه نباشد از اختیار  
که حدّ به مستان روا نیست گه اضطرار  
بودم اگر هوشیار، رواست حدّ کتاب



مستم و در دل مرا، عشق رخ مهوشی‌ست  
از غم هجران او، به‌دل مرا آتشی‌ست  
آتش عشق - ای عجب! چه آتش سرکشی‌ست!  
سوختم از آتش عشق و نه در آن غشی‌ست  
گواه صدقم: دل کباب و چشم پُر آب



به پرده گویم سخن چند؟ مرا تاب نیست

نگفته نماناد که مرحوم محمدعلی ذکاءالملک فروغی نیز در  
نوزده‌سالگی قصیده‌ی بهاریه‌ی به همین وزن و ردیف سروده و در پایان  
به مدح حضرت حجة‌بن‌الحسن (عج) گریز زده و در روزنامه‌ی **تربیت**،  
مورخ ۲۴ شعبان ۱۳۱۴، چاپ کرده است که مطلع آن، این است.

صولت دی، مهابت بهمن

هیچ دانی چه کرد با گلشن

داد سرما به باد رونق باغ

برد خشکی برف، آب چمن

شعله‌ی آتش زمستان زد

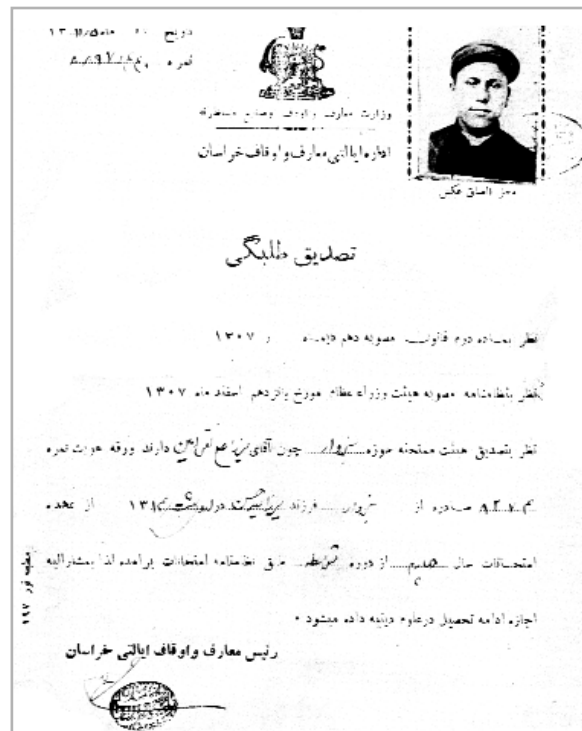
خوبستن را به خرمن سوسن

استاد امین هم‌چنین به استقبال بهاریه‌ی معروف منسوب به نعیم  
سده‌ی اصفهانی، مسمطی ساخته است که به مدح امام دوازدهم  
شیعیان، گریز می‌زند و ابیاتی از آن نیز که در وصف بهار است، در  
این‌جا از **یادنامه‌ی** استاد امین نقل می‌شود:

به طرف باغ و چمن، به خلوت ماهتاب  
کنار آب روان، به بانگ چنگ و رباب  
به پای سرو بلند، به روزگار شباب  
گرفته اندر کنار، سرو قدی کامیاب  
شبی اگر دست داد، ز عمر ناید حساب



بهار آمد که باز، زمردین شد چمن  
جهان بهشت من است، ز رحمت ذوالمنن  
باده بده، ساقیا! باده‌ی عهد کهن  
که ره به سوی بهشت، نمی‌برد اهرمن



تصدیق سال چهارم متوسطه‌ی استاد سیدعلینقی امین در  
اردیبهشت ۱۳۱۴ از وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

مرا ز هجران یار، به دیدگان خواب نیست  
به گلشن دین جز او، میوه‌ی کمیاب نیست  
کیست که در آرزوش، ز شیخ و از شاب نیست  
کدام دل نیست از آتش هجرش کباب؟

\*\*\*

امام ثانی عشر، مهدی دوران بود  
شهی که بر ممکنات، روح و دل و جان بود  
آینه و مظهر صفات یزدان بود  
حجت عصر و زمان، به دین نگهبان بود  
ز چشم اغیار، رخ کرده نهان در حجاب

\*\*\*

به ذات پاکش شده ارض و سما استوار  
به یمن او فیض حق شد به خلائق نثار  
روزی خود می‌خورند: پیر، جوان، شیرخوار  
دین محمد به اوست باقی و هم برقرار  
بردرد از روی خویش، به‌زودی آن شه نقاب

\*\*\*

صفات واجب همی، ز ذات او آشکار  
ممکن واجب نماست مهدی با اقتدار  
دست توانای اوست، دست خداوندگار  
به‌دست خواهد گرفت هم‌چو علی ذوالفقار  
ریشه‌ی دشمن کند ز بیخ و بن با شتاب

\*\*\*

سوره‌ی «والشمس» بین: آیتی از روی او  
هلال عید آمده: نشان ابروی او  
چون شب یلدا بود: بلند گیسوی او  
بیخشد آب حیات: لبان دل‌جوی او  
کشد از اعداء دین به‌زودی آن شه حساب

\*\*\*

نیمه‌ی شعبان رسید: موسم عیش و صفاست  
نور خدا جلوه‌گر، در همه ارض و سماست  
شور و نشاط دگر به عرش و فرش و فضاست  
مهدی صاحب زمان، حامی دین خداست  
نرجس، او راست مام، عسگری، او راست باب

\*\*\*

منکر او را بگو: چند کنی قیل و قال؟  
بازکنی مشت خویش به نزد اهل کمال  
ز قول زشت و قبیح، نیاوری انفعال  
تا فکنی خویش را ز جهل اندر ضلال  
به شرع بدعت نهی، همی کنی فتح باب!

\*\*\*

شهی که در کنیت و لقب، چو پیغمبر است  
به‌نام هم‌نام او، شجاع چون حیدر است  
عسگری او را پدر، نرجس هم مادر است  
ز نسل پاک حسین او نهمین گوهر است  
دعوی بی‌جا چرا؟ «هذا شیء عجاب»

\*\*\*

دیده‌یی ار، در خبر: «کتاب و عهد جدید»  
معنی آن را بفهم! هم از ره صدق و دید  
بس که تو - یا مثل تو - به شرع بدعت نهید  
دین و کتاب خدا «جدید» آید پدید  
به شرع زین رهگذر، رواست این انقلاب

\*\*\*

الا تو ای حجت! ای مهدی صاحب زمان!  
ز پرده‌ی غیب، رخ به دوستان کن عیان  
بده به شرع نبی رونق؛ و بر شیعه، جان  
تیغ دو سر از نیام بکش! که شد وقت آن!  
به‌جان دشمن بزن ز آتش تیغ التهاب

\*\*\*

عدل حقیقی کن از ظهور خود برقرار  
حکومت عدل خویش کن به جهان استوار  
حق و حقیقت نمای بر همگان آشکار  
بیخ ستم را بکن، بذر عدالت بکار  
داد ستمدیده ده! کاخ ستم کن خراب!

\*\*\*

منتظران را دگر نمانده صبر و قرار  
در انتظار رخت، شیعه‌ی امیدوار  
زنند بر سر، کشند ناله ز دل، چون هزار  
«ابن امین» روز و شب ترا کشد انتظار  
تا به ظهورت ورا بخت برآید ز خواب

## عید نوروز

✧ محمد هدی

در روز نخست فروردین ماه

ما را همه سال این پیام است

تا سنت دلپذیر نوروز

آهنگ بهار را قوام است

تا باد به یادگار جمشید

در میکده همنشین جام است

تا مرغک باغ را سرود است

تا شیوه‌ی کیک را خرام است

تا مشعل مهر را فروغ است

تا ماه و ستاره را نظام است

تا حرمت عشق را حریم است

تا آزادی بهین کلام است

تا چپ وطن به‌رغم بدکیش

مولود سرشت خاص و عام است

این رسم ستوده برقرار است

این عید خجسته بر دوام است